

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۲۷
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»			
عنوان ۴	معنای «هدایت» و لطف نهفته در آن ❖ تقسیمات هدایت ➤ ۴. هدایت موقوت و هدایت موصوله (گسسته و پیوسته)			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

در این جلسه، پس از مروری کوتاه بر شش قسم پیشین از اقسام هدایت، قسم هفتم، یعنی «هدایت شامله (کلیه)» در مقابل «هدایت جزئی» مورد بحث قرار گرفت. هدایت کلیه به معنای راهنمایی خداوند در تمام ابعاد زندگی یک فرد است؛ درحالیکه هدایت جزئی به راهنمایی در یک جنبه خاص محدود می شود. نکات کلیدی مطرح شده عبارتند از:

- ❖ انحصار هدایت در ذات الهی: اصل اساسی آن است که منشأ تمام هدایت ها منحصرأً خدای متعال است ﴿قُلْ إِنْ أَلْهَدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ﴾. هر موجود دیگری ذاتاً نیازمند هدایت است و نمی تواند هادی بالذات باشد.
- ❖ لزوم هادی الهی در هر عصر: با استناد به آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، تأکید شد که در هر دورانی، هادی ای از جانب خداوند برای هدایت مردم وجود دارد. این هادی، هدایت خود را مستقیماً از خداوند دریافت می کند و مشروعیت هدایتگری او باید از طریق الهی (با معجزه یا نص) اثبات شود.
- ❖ تلازم هدایت و شهادت: همان گونه که «هادی» بالذات خداست، «شاهد» و گواه بالذات نیز تنها اوست ﴿قُلْ أَيْ سَيِّءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾. اعتبار هر شاهد و مشروعیت هر هادی، باید به شهادت و تأیید الهی بازگردد.
- ❖ نقد فرقه های صوفیه: در پایان، با استناد به اصل لزوم اثبات الهی برای هادی، مشروعیت رهبران فرقه های صوفیه مورد نقد قرار گرفت. بیان شد که این فرقه ها، که فاقد حجت و دلیل الهی بر مدعای خود هستند، در دوران بنی امیه به عنوان جایگزینی برای مرجعیت معنوی اهل بیت علیهم السلام و با حمایت حاکمان وقت شکل گرفتند.

درآمد بحث

بحث ما پیرامون تقسیمات هدایت بود. در جلسات پیشین، به شش نوع از این تقسیمات اشاره کردیم:

۱. تقسیم هدایت به هدایت اعلام و هدایت ایصال، یا به تعبیری دیگر، هدایت دلالت و هدایت ایصال.
۲. تقسیم هدایت به هدایت نظری و هدایت عملی.
۳. تقسیم هدایت به هدایت تکوینی و هدایت تشریعی.
۴. تقسیم هدایت به هدایت موقوت و هدایت موصوله.
۵. تقسیم هدایت به هدایت باطنیه یا هدایت باطنه و هدایت ظاهره.
۶. تقسیم هدایت به هدایت عامه و هدایت خاصه.

۷. هدایت شامله (کلیه) و هدایت جزئیه

تقسیم هفتم که موضوع بحث امروز ماست، تقسیم هدایت به هدایت شامله یا کلیه و هدایت جزئیه است. مقصود ما از هدایت کلیه و جزئیه آن است که گاه خدای متعال، هنگامی که به عبدی از عباد خویش عنایت می فرماید، او را در همه چیز و در تمامی جهات هدایت می کند؛ جهات دنیوی، جهات اخروی، زندگی شخصی و زندگی غیرشخصی. در همه جهات او را هدایت می کند، یعنی یک مهدی به تمام معنا و در کل امر هست. این را ما مقصودمان از هدایت کلیه می دانیم. و گاه هدایت، جزئی است. گاهی خدای متعال کسی را در یک جزء خاص، در یک امر خاص، در یک جنبه خاص از جنبه های زندگی اش صرفاً هدایت می کند و او را در سایر جنبه ها به حال خودش رها می کند. و این هم قانونی دارد؛ یعنی اینکه هدایت، هدایت کلی باشد یا هدایت جزئی باشد.

منشأ و انحصار هدایت در ذات الهی

قانون اساسی هدایت این است - این را قبلاً گفتیم - که اولاً هدایت جز از خدای متعال متأثی نیست، ممکن نیست. «... قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ ...»^۱. یا آن آیه کریمه سوره یونس: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى ...»^۲. هر چیزی غیر ذات حق متعال، این «لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» است؛ یعنی در هدایت، نیازمند به هادی است. آنکه در هدایت نیازمند به هادی است، هادی نیست. [هادی مطلق] منحصر است در ذات اقدس حق متعال.

و لذا این آیه کریمه: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یکی از قوی ترین استدلالات ما برای اثبات لزوم وجود امام معصوم فی کل زمان است. «... إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۳. این «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی هر قومی یک هادی ای دارد که این هادی هم نمی تواند جز از غیر خدای متعال هدایتش را اقتباس کرده باشد. آن وقت این هادی هم، هادی مطلق است، در همه چیز هادی است، فی کل شیء. وقتی در همه امور، همه شئون هادی باشد، این نمی تواند هدایتش را از غیر خدا گرفته باشد. و این

۱. سوره آل عمران: ۷۳.

۲. سوره یونس: ۳۵.

۳. سوره رعد: ۷.

خود این آیه، دلالت می‌کند بر اینکه در هر زمانی برای هر قومی، خدای متعال یک هادی نصب کرده است که این هادی را خدای متعال هدایت می‌کند، هدایتش را از خدا می‌گیرد و دیگران به هدایت او محتاج‌اند.

تلازم میان هدایت و شهادت

یک مطلبی که حالا مطلب آخری است که در این بحث به آن می‌پردازیم، ارتباط مقوله هدایت با مقوله شهادت است. یعنی همانطوری که هادی، هادی بالذات، خدای متعال است، هر هدایتی هم باید هدایتش به هدایت خدا برگردد؛ هر هادی که هدایتش به هدایت الهی برگردد، این نمی‌تواند هادی باشد و این برگشت هدایت هم به هدایت الهی، این احتیاج به دالّ الهی دارد، احتیاج به دلیل دارد که معلوم بشود هدایتش از خدای متعال گرفته شده. که این دالّش یا معجزه است یا نص؛ یا معجز، یا معجزه، یا نص از سوی خدای متعال به وسیله انبیائش. این دلیل بر این است که این طرف، هادی است.

وگرنه جز این دو، ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که فلان کس واقعاً اهل هدایت است. از کجا معلوم؟ شاید اشتباه می‌کند، شاید خطا می‌رود، شاید تحت تأثیر القائنات شیطانی است. و لذاست که این، حالا صرف نظر از آنچه در مذاهب مختلف از اختیار ائمه‌ای که لا حجة علی امامتهم، هیچ حجتی نیست. همین اهل مذاهب دیگر که مثلاً تقلید می‌کنند از بعضی از فقهایشان، این تقلید نوعی اهتداء است. این باید دلیل داشته باشند بر اینکه این مجتهدی که از حرفش تبعیت می‌کنند، از فتوایش تبعیت می‌کنند، دلیل باید باشد که این می‌تواند هادی باشد، می‌شود از فتوایش تبعیت کرد. صرف اینکه خودش بگوید که از من تبعیت کنید، این لا حجة فیہ ابداً.

و همچنین این صوفیه و نمی‌دانم اهل فرق صوفیه که مدعی هستند که نمی‌دانم مرشدی دارند که این مرشد آنها را به سوی خدا حالا به هر طریق وصل می‌کند به خدای متعال یا هدایت می‌کند، هدایت هر چه. اینها هم لا حجة لهم علی ذلک. البته من این را عرض کنم که شاید در بین فرق اسلامی، کذاب‌ترین فرق، فرق صوفیه است. یعنی اینقدر جعلیاتی که ما در روایات صوفیه داریم، حالا صوفیه‌ای که به عنوان صوفیه معروف شده‌اند. البته به تعدادی افرادی هستند که نه، صوفیه به آن معنا نیستند، دیگران ممکن است بهشان بگویند صوفی. ولی این فرق معروف صوفیه که قائل به خرقه هستند و قائل به تسلسل خرق هستند و این خرقه را از کسی دیگر گرفته و آن خرقه را از کسی دیگر گرفته، حرف‌هایی که اینها می‌زنند و کتبی که از آنها به دست ما رسیده، گاهی می‌شود یک کتاب مثلاً هزار صفحه‌ای، گاهی واقعاً اینطوری است، آدم یک حرف راست در آن پیدا نمی‌کند. یک چیزی که یک حرف راستی که با دلیل باشد یا مثلاً یک استحکامی از لحاظ حرف داشته باشد. نقل معجزات و نقل کرامات عجیب و غریبی که می‌کنند، تقریباً، حالا بنابر آنچه ما نگاه کردیم، دیدیم، رفتیم گشتیم، تقریباً همه‌اش یک کرامات عجیب و غریبی است که لم یقم علیه دلیل اصلاً. پرسشگر: بله. یعنی آن تصوفی که...

استاد: اصلاً تصوف، بنیان‌گذارش، بستر پیدایش تصوف، همین تصوف فرقه‌ای، مذهب غیر مذهب اهل بیت علیهم السلام است ما اصلاً در مذهب اهل بیت نیازی به این فرقه‌های صوفی‌گری نداشتیم. اصل فرقه‌های صوفیه از یک جا نشئت گرفت، آن از دوران بنی‌امیه و دوران‌هایی که در جامعه اسلامی احساس نیاز به معنویت می‌شد، احساس نیاز به زهدگرایی و اعراض از دنیا می‌شد. یک عده آمدند در این، ادعا کردند این مسلک را، برای خودشان ادعا کردند و از سوی خلفای

وقت هم پشتیبانی شدند تا اینها را از اهل بیت علیهم السلام منصرف کنند. در جامعه اسلامی، اهل بیت علیهم السلام محور مسائل معنوی بودند و اینکه امام سجاد علیه السلام مخصوصاً، ریشه‌اش که در حضرت امیر علیه السلام دارد ولی خب، در دوران بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام و اقبالی که مردم به اهل بیت علیهم السلام کردند بعد از شهادت سیدالشهداء، این یک فرصتی برای امام سجاد علیه السلام به وجود آورد که در آن جامعه واقعاً خشک تفتیده‌ای که اینها (بنی‌امیه) به وجود آورده بودند، معنویت را در جامعه، گسترش داد. بعضی‌ها آمدند تقلید، یا خودشان را جایگزین اهل بیت علیهم السلام خواستند بکنند در این مرجعیت معنوی. و از اینجا این فرق صوفیه رشد کردند. امثال حسن بصری‌ها و نمی‌دائم، افرادی از این قبیل که خودشان را خواستند در جایگاه مرجعیت معنوی قرار بدهند.

پرسشگر: این هم در تقسیم‌بندی‌ها ذکر می‌کردید؟ در این تقسیمات ما این نبود.

استاد: نه، نه.

پرسشگر: هادی من غیر حق...

استاد: بله. من نمی‌دانم تعبیر «هدایت به غیر حق» را ما گفتیم؟ حالا اگر گفته باشیم از باب حمل الشیء علی ضده است. مثل: «فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْحَنِيمِ»^۱ که ما گفتیم. گفتیم گاهی هدایت، قرآن کریم هم به کار برده می‌شود در قرآن کریم، از باب اینکه گاهی استعمال الشیء فی ضده است. مثل: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۲ که عذاب الیم را، تهدید را، قرآن کریم بشارت تلقی کرده برای مبالغه در اظهار معنا. و همچنین گاهی هدایت را، از ضلالت به هدایت تعبیر می‌کنند از باب استعمال الشیء فی ضده است. اگر به کار برده... خلاصه آن «یهدی» هم اگر باشد، گفتیم، آن باز هم از همین قبیل است. یعنی «یهدی الی الباطل» یعنی مراد از این «یهدی»، هدایت به این معناست؛ وگرنه هدایت، هدایت به ماهو هدایت، بنابر آنچه قبلاً هم تفسیر کردیم، هدایت الی الحق است. هدایت الی غیر الحق، آن هدایت نیست، دلالت می‌تواند باشد. حالا خلاصه، اگر هم هدایت در آن به کار برده بشود، همان از باب استعمال الشیء فیما یخالفه یا استعمال الشیء فی ضده است.

آنچه می‌خواستیم عرض کنیم، تلازم بین هدایت و شهادت است؛ یعنی همانطوری که هدایت جز از خدای متعال نمی‌تواند باشد و هادی بالذات خداست و هر هادی دیگری اگر بخواهد هادی باشد، باید هدایتش را از خدا گرفته باشد؛ هم ثبوتاً هم اثباتاً. هم ثبوتاً باید هدایت را از خدا گرفته باشد، هم اثباتاً و دلالتاً هم خدا باید دال بر این باشد که او هادی است. شهادت هم همینطور است. چه چیزی می‌تواند شاهد باشد؟ این آیه کریمه سوره انعام: «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...»^۳، این «أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً» یعنی شهادت، هر شهادتی باید سرانجام به شهادت خدا برگردد. خدا باید شاهد باشد بر اینکه این می‌تواند شاهد باشد. شهادی که از خدای متعال شهادتی ندارد، نمی‌تواند شاهد باشد. «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً». اینکه می‌فرماید «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۴ در آیات کریمه قرآن یا این آیه: «...قُلْ كَفَى

۱. سوره صافات: ۲۳.

۲. سوره آل عمران: ۲۱؛ سوره توبه: ۳۴؛ سوره انشقاق: ۲۴.

۳. سوره انعام: ۱۹.

۴. این عبارت پنج بار در قرآن کریم آمده: سوره نساء: ۷۹ و ۱۶۶؛ سوره رعد: ۴۳؛ سوره اسراء: ۹۶؛ سوره فتح: ۲۸.

بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱. که این «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به حضرت امیر علیه السلام تفسیر شده، درست هم است، تفسیر دقیقی است و شواهد متعدد ما بر این تفسیر داریم. باز هم چون خدا می گوید، این «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» هم شاهد است. البته آنجا گفتیم این شهادت در این آیه، دو نوع شهادت مطرح شده؛ شهادت انّی و شهادت لَمّی. یعنی شاهد علت بر معلول و شاهد معلول بر علت. «قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»، شهادت خدا بر حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وسیله قرآن کریم. «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» هم شهادت معلول رسول خداست. شهادت آن کسی که دست پرورده رسول خداست. بله. در آیه کریمه هم دارد در سوره هود، «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»^۲. این «شاهد منه» است. چون «منه» است، می تواند شاهد باشد.

به هر حال شهادت هم در این رابطه نظیر هدایت است. یعنی شهادت، هر شهادتی باید به شهادت خدای متعال برگردد. کسی می تواند شاهد ذاتی بر حق باشد که بالذات حق است. حقانیتش را از کسی دیگر نگرفته، لذا می تواند بر حقانیت هر حق دیگری شاهد باشد. کسی که حقانیتش را از کسی دیگر می گیرد، او شاهد بالذات نمی تواند باشد. باید شهادی بیاید بر حقانیت او شهادت بدهد. اما اونی که دیگر شاهد نمی خواهد و «اکبر شیء شهادة» هست، آن ذات اقدس حق متعال است که شاهد بالذات است. آن وقت بقیه اشیاء، بقیه شاهد ها، شاهد بودنشان به خدای متعال برمی گردد. هادی هم همینطور است. هادی هم، آن هادی بالذات، خدای متعال است. هر هادی دیگری، هدایتش را باید از خدا بگیرد؛ هم ثبوتاً، هم اثباتاً. ثبوتاً چون کمال ذاتی منحصر در ذات اقدس حق متعال است، پس هر چیزی کمالی بخواهد داشته باشد، باید کمال را از ذات اقدس حق متعال گرفته باشد. این در عالم ثبوت. در عالم اثبات، ما اثبات اگر بخواهیم بکنیم که این شخص هادی است، باید خدای متعال دلالت کند ما را بر هادی بودن او که هادی است؛ وگرنه همانطوری که در آیات کریمه قرآن آمده است: «فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»^۳، هیچکس نمی تواند ادعا کند که خودش منبع حق است و من مثلاً کذا هستم و کذا. خدا باید بیاید مردم را تزکیه کند. خدا باید دلالت کند بر اینکه این می تواند هادی باشد، این می تواند به راه حق برساند، این می تواند شاهد باشد.

ادامه بحث را ان شاء الله هفته آینده. البته هفته آینده تعطیل است، هفته بعد از هفته آینده.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سوره رعد: ۴۳.

۲. سوره هود: ۱۷.

۳. سوره نجم: ۳۲.